

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳: ۱۵۷-۱۹۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۸/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۲/۰۷

نقدی بر تحلیل‌های طبقاتی مبتنی بر رفتار انتخاباتی طبقه متوسط جدید در انتخابات (با تأکید بر انتخابات ریاست جمهوری دوره‌های هفتم (۱۳۷۶) و نهم (۱۳۸۴))

* سعید میرترابی

** سید مهدی میرعباسی

چکیده

در فاصله سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، بسیاری از عوامل مؤثر در رشد و توسعه طبقه متوسط جدید در ایران همچون رشد اقتصادی، گسترش شهرنشینی، گسترش سطح آموزش و سواد، توسعه نهادهای نظام سیاسی و گسترش دستگاه بوروکراسی دولت، توسعه نشر و انتشارات و... همچنان به رشد خود ادامه دادند و در نتیجه می‌توان انتظار داشت وزن قشر میانی جامعه در این سال‌ها در میان گروه‌بندی‌های اجتماعی رو به افزایش گذاشته باشد. از سوی دیگر در عمده تحلیل‌های طبقاتی مرتبط با نتایج انتخابات در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۰، بر نقش پیشرو طبقه متوسط تازه گسترش یافته در جامعه، در رقم زدن نتایج جدید و پیروزی شعارهای مرتبط با توسعه سیاسی تأکید شد. با این همه در شرایطی که عوامل مرتبط با گسترش طبقه متوسط جدید در جامعه در فاصله سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ همچنان به رشد خود ادامه دادند، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ (در دور اول)، نامزد انتخاباتی‌ای که مستقیماً شعارهای مرتبط با توسعه سیاسی را سر داد، از پیروزی بازماند و در دور دوم نیز با وجود حمایت گسترده طیف اصلاح‌طلبان از نامزد رقیب، در نهایت فردی به پیروزی گسترده رسید که در شعارهایش، کمتر اثری از آمل و اهداف منتسب به طبقه

saeedmirtorabi@gmail.com

Mehdi_mirabbasi@ymail.com

* نویسنده مسئول: استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی

** کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس

۱۵۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳

متوسط جدید در جامعه دیده می‌شد.

مقاله حاضر در توضیح این تحول معماگونه، نشان می‌دهد که «ساختار اقتصادی دولتی - رانتی در کشور، کاربرد تحلیل‌های رایج طبقاتی به‌ویژه تحلیل‌های مبتنی بر رفتار سیاسی و انتخاباتی طبقه متوسط جدید را با محدودیت‌های خاصی روبه‌رو می‌کند و در پیش‌بینی نتایج انتخابات نمی‌توان تنها بر عوامل و متغیرهای مرتبط با گسترش کمی طبقه میانی و نقش هدایت‌گر آن در تعیین علایق انتخاباتی دیگر گروه‌های اجتماعی تکیه کرد». مقاله بر اهمیت عوامل ساختاری مرتبط با اقتصاد سیاسی نفت در شکل دادن به قشر بندی گروه‌های اجتماعی در کشورهای نفت‌خیز تأکید می‌ورزد و نشان می‌دهد این عوامل چگونه به شکل‌گیری طبقه متوسطی کمک می‌کنند که لزوماً از ویژگی‌ها و علایق نسبت داده شده به این طبقه مطابق با نظریه‌های رایج در بحث توسعه سیاسی، برخوردار نیست.

واژه‌های کلیدی: طبقه متوسط جدید ایران، گرایش‌های انتخاباتی نیروهای اجتماعی، ساختار اقتصاد دولتی - رانتی، انتخابات ریاست جمهوری و تحلیل‌های طبقاتی.

مقدمه

انتخابات ریاست جمهوری در ایران در سال‌های پس از پیروزی انقلاب در مواردی به بروز نتایج غیر منتظره و شگفت‌آور منجر شده و چندین بار نامزدی از صندوق‌های رأی پیروز بیرون آمده که عموم ناظران، شانس چندانی برای پیروزی وی در انتخابات در نظر نمی‌گرفتند و یا دست کم تصور نمی‌کردند پیروزی وی با آرای بسیار بالایی همراه باشد. در این باره برای نمونه می‌توان به پیروزی همراه با آرای بالای بنی صدر (۱۳۵۸)، شهید رجایی (۱۳۶۰)، محمد خاتمی (۱۳۷۶) و محمود احمدی‌نژاد (۱۳۸۴) اشاره کرد. زمانی که در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، برخلاف پیش‌بینی معمول، نام سید محمد خاتمی در مقابل رقیبش علی‌اکبر ناطق‌نوری، با اکثریت قاطع از صندوق‌های رأی بیرون آمد، یکی از مهم‌ترین و جدی‌ترین عوامل تأثیرگذار در پیروزی و برتری اصلاح‌طلبان که روی میز کاری پژوهشگران و محققان قرار گرفت، نقش‌آفرینی قشرهای طبقه متوسط جدید از قبیل دانشجویان، اساتید و روشن‌فکران، کارمندان، شهرنشینان و کارآفرینان در انتخابات بود.

این نتایج در سال ۱۳۸۰ نیز تکرار شد و رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب ایران بار دیگر در این انتخابات، پیروزی گسترده‌ای را نصیب خود ساخت و در این حال بار دیگر در تحلیل‌ها، درباره نتایج انتخابات به نقش‌آفرینی گسترده طبقه متوسط جدید تأکید شد. با این حال نتایج انتخابات در سال ۱۳۸۴، دگرگون شد. در این انتخابات، نامزد یا نامزدهایی که به نوعی شعارها و علایق مرتبط با طبقه متوسط جدید را نمایندگی می‌کردند، به طور مشخص یا به دور دوم انتخابات نرسیدند و یا در دور دوم با وجود حمایت گسترده طیف‌ها و نیروهای منتسب به علایق و منافع طبقه متوسط، از پیروزی در انتخابات بازماندند و در عوض نامزدی به پیروزی گسترده دست یافت که بر شعارها و علایقی متفاوت از آنچه به طور معمول به قشرهای میانی جامعه و به‌ویژه طبقه متوسط جدید نسبت داده می‌شود، تأکید می‌کرد.

پیروزی همراه با آرای بالای محمود احمدی‌نژاد در دور دوم انتخابات سال ۱۳۸۴، به عنوان نامزدی کمتر شناخته شده در برابر رقیبی که از چهره‌ها و وزنه‌های اصلی کشور و نظام در خلال دوره پس از انقلاب به شمار می‌رفت (هاشمی رفسنجانی)، شگفتی‌آفرید و علل متفاوتی برای این پدیده همچون تشتت در اردوگاه اصلاح‌طلبان، وجود موانع

گسترده در برابر حرکت جبهه دوم خرداد، عملی نشدن شماری از وعده‌های مطرح شده در خلال انتخابات گذشته، ضعف در سازمان‌دهی به عناصر جامعه مدنی و به میدان نیامدن طبقه متوسط و... مطرح شد.

با این حال مقاله حاضر ضمن آنکه می‌پذیرد عوامل مطرح شده در بالا هر یک تا اندازه‌ای بر نتایج انتخابات اثر گذاشته‌اند، از منظری دیگر به موضوع پرداخته و این پرسش را مطرح می‌سازد که با توجه به ساختارهای خاص اقتصادی و سیاسی جامعه ایران، تحلیل‌های طبقاتی مبتنی بر محوریت عملکرد طبقه متوسط جدید در انتخابات تا چه اندازه قابل اتکاست؟

پاسخی که به عنوان فرضیه به این پرسش داده شده، این است که «ساختار اقتصادی دولتی - رانتی در کشور، کاربرد تحلیل‌های رایج طبقاتی به‌ویژه تحلیل‌های مبتنی بر رفتار سیاسی و انتخاباتی طبقه متوسط جدید را با محدودیت‌های خاصی روبه‌رو می‌کند و در پیش‌بینی نتایج انتخابات نمی‌توان تنها بر عوامل و متغیرهای مرتبط با گسترش کمی طبقه میانی جامعه و نقش هدایت‌گر آن در تعیین علایق انتخاباتی دیگر گروه‌های اجتماعی تکیه کرد».

در نتیجه مقاله حاضر قصد دارد که در تحلیل پدیده معماگونه‌ای که به آن اشاره شد، به عوامل دورتر و زیربنایی‌تری بپردازد که قادرند بر شیوه نقش‌آفرینی طبقات اجتماعی در انتخابات تأثیر بگذارند و در نهایت الگویی متفاوت از رفتار انتخاباتی را رقم بزنند که لزوماً با رفتار انتخاباتی نسبت داده شده به طبقه متوسط در الگوهای نظری رایج همخوانی ندارد.

روش پژوهش در مقاله، توصیفی - تحلیلی است که در آن به نوعی از رویکرد متاتئوری که مستلزم استفاده از روش‌های اسنادی و تحلیل محتوا و شیوه‌های تاریخی و مقایسه‌ای است، استفاده می‌شود. برای آزمون فرضیه مطرح شده در مقاله، ابتدا رویکرد نظری مقاله و مدل نظری آن در تفکیک بسترهای اجتماعی شکل‌گیری طبقه متوسط جدید در جوامع دارای اقتصاد مولد و جوامع دارای ساختار اقتصاد دولتی - رانتی تشریح می‌شود، تا نشان داده شود که در جوامع نفت‌خیز متکی به درآمدهای نفتی همچون ایران، تفاوت‌هایی جدی در زمینه عوامل مؤثر در پیدایش و نقش‌آفرینی طبقه متوسط

جدید وجود دارد. سپس تأثیر شماری از مهم‌ترین این عوامل شامل منبع اصلی رشد و توسعه اقتصادی، توسعه نهادهای آموزشی و توسعه شهرنشینی بر شکل‌گیری طبقه متوسط جدید در جامعه ایران بررسی شده است. این عوامل نشان می‌دهند که ساختار اقتصاد دولتی-رانتی به واسطه گرایش به نابرابری در توزیع منابع و تمرکز قدرت و ثروت در جامعه، ساختار انگیزه‌ها و علایق طبقه متوسط جدید را به گونه‌ای متفاوت در مقایسه با یک اقتصاد مولد شکل می‌دهد. در نتیجه با بهره‌گیری از الگوهای نظری رایج نمی‌توان رفتار انتخاباتی طبقه متوسط جدید را در جامعه کاملاً توضیح داد و به‌ویژه توان پیش‌بینی کننده این الگوها درباره نتایج انتخابات قابل اطمینان نیست.

در بسیاری از تحلیل‌های انتخاباتی به‌ویژه درباره نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۰، بر محوریت طبقه متوسط جدید در رقم زدن به نتایج انتخابات و پیروزی گسترده اصلاح‌طلبان تأکید شده است. بر این اساس مقاله حاضر، نگاهی نقادانه به پژوهش‌هایی دارد که تحولات سیاسی-اجتماعی نیمه دوم دهه هفتاد و سال‌های ابتدایی نیمه اول دهه هشتاد را در حیطة تأثیرگذاری طبقه متوسط جدید می‌انگاشتند و معتقد بودند که دموکراتیزاسیون با توسل به متغیر مستقل پیروزی اصلاح‌طلبان در دوم خرداد ۱۳۷۶، و با کارگزاری متغیر وابسته رشد و تأثیرگذاری طبقه متوسط جدید در ایران در حال تحقق یافتن است (ساعی، ۱۳۸۶: ۲۱؛ بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۸۷؛ ر.ک: قوچانی، ۱۳۸۹ و بحرانی، ۱۳۸۹).

در این راستا چنین اظهار عقیده شد که «علت اصلی شکل‌گیری جنبش دوم خرداد، عامل نارضایی سیاسی است که خود ناشی از ظهور طبقه اجتماعی متوسط بوده است» (سیف‌زاده و گلپایگانی، ۱۳۸۸: ۲۴۸). یا گفته شد که به واسطه تحرک اجتماعی و طبقاتی همراه با توسعه اقتصادی و سپس رشد طبقه متوسط جدید که در دوره سازندگی پدیدار شد، مطالبات جدیدی به وجود آمد که عمدتاً شامل مشارکت در اداره امور کشور و تعیین سرنوشت سیاسی بود» (زیباکلام و دیگران، ۱۳۸۹: ۱-۲؛ رزاقی، ۱۳۷۸: ۱۷۸). این نوع از تحلیل‌ها با نتایج انتخابات ریاست جمهوری در سال‌های ۱۳۷۶، انتخابات ششم مجلس در سال ۱۳۷۸ و انتخابات هشتم ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۰ همخوانی بالایی

۱۶۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳
داشت، اما با بهره‌گیری از آنها به سادگی نمی‌توان نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ را توضیح داد.

درباره حجم کمی طبقه متوسط جدید در جامعه، مطالعات چندانی صورت نگرفته و احتمالاً در این باره اتفاق نظر زیادی میان صاحب‌نظران وجود ندارد. در هر حال در یکی از مهم‌ترین مطالعات در این باره، حجم این طبقه ۲۶ درصد کل جامعه در سال ۱۳۷۶ برآورد شده است (بحرانی، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۵). به طور طبیعی تحلیل‌هایی که در بالا به آنها اشاره شد، هم بر نقش کمی طبقه متوسط جدید در رقم زدن به نتایج انتخابات تأکید دارد و هم بر نقش کیفی آن یعنی در هدایت علایق انتخاباتی دیگر گروه‌های اجتماعی و نزدیک کردن آنها به علایق سیاسی‌ای همچون آزادی سیاسی، جامعه مدنی، مشارکت سیاسی و...؛ زیرا در هر حال اعضای طبقه متوسط جدید به لحاظ کمی از اکثریت برخوردار نیستند تا بتوانند نتایج دلخواه خود را در انتخابات رقم بزنند.

در واقع در این دسته از تحلیل‌ها، از یکی از عناصر اصلی سازنده طبقه متوسط جدید یعنی عنصر اقتصادی، غفلت شده و عموماً به بعد سیاسی و الگوهای مؤثر در گسترش این طبقه برای تبیین نقش طبقه متوسط جدید در تحولات سیاسی همچون انتخابات تکیه شده است. در حالی که «وقتی به مفهوم واقعی طبقه متوسط جدید می‌اندیشیم، عنصر اصلی که به ذهن می‌آید، عنصر اقتصادی است. اگر به دگرگونی‌ها در سده‌های سیزدهم و چهاردهم در اروپا و برپا شدن شهرهایی به نام بورگ^۱ بنگریم، درمی‌یابیم که یکی از عناصر سازنده طبقه متوسط، مفهوم بورژوازی به معنای انسان شهرنشین غربی است که عنصر تولیدکنندگی را در خود دارد. ولی از پس تجربه دردناک اقتصاد نفتی و دولت رانتیر در ایران، مفهوم طبقه متوسط، تفاوت‌های بنیادی با مفهوم راستین خود پیدا می‌کند (امینی و ستوده، ۱۳۹۰: ۹۶).

رویکرد نظری مقاله

الف) پیدایش و پیشینه طبقه متوسط جدید

اصطلاح «طبقه متوسط» را نخستین بار فردی روحانی به نام گیسبورن^۲ در ۱۷۸۵ به

1. Bourgh
2. Gisborne

کار برد. منظور وی از این اصطلاح، طبقه توانگر و نیز کارآفرینانی بود که در مرز میان زمین‌داران و کشاورزان و کارگران شهری جای داشتند (مسعودنیا و محمدی فر، ۱۳۹۰: ۶۲). طبقه متوسط، امروزه به دو گروه اجتماعی نسبتاً وسیع تقسیم می‌گردد: طبقه متوسط قدیم و طبقه متوسط جدید. «بازرگانان و سوداگران صنعتی کوچک، مغازه‌داران، صاحبان بنگاه‌های اقتصادی کوچک و تولیدکنندگان مستقل در طبقه متوسط قدیم جای دارند» (ادیبی، ۱۳۵۶: ۱۴). این طبقه در گذشته با نام طبقه متوسط شناخته می‌شد. اصطلاح طبقه متوسط در سده نوزدهم رایج بود ولی در سده بیستم، رفته‌رفته بخشی از این اصطلاح با عنوان طبقه متوسط جدید، متوجه یقه سفیدان شد که از پزشکان، حساب‌داران، وکیلان، استادان دانشگاه، دانشمندان) و... تا کسانی که با کارهای معمولی‌تر و با مهارت کمتر سر و کار داشتند، همچون کارمندان دفتری، دبیران، آموزگاران، تکنیسین‌ها، دانشجویان، کارمندان و حقوق‌بگیران را در بر می‌گرفت (مسعودنیا و محمدی فر، ۱۳۹۰: ۶۲).

در ایران، طبقه متوسط از نیروهای اجتماعی مختلفی تشکیل شده است و منافع معارض و تاریخ پیدایش دوگانه‌ای دارد. به همین خاطر جامعه‌شناسان این طبقه را به دو گروه سنتی و جدید تقسیم می‌کنند (ازغندی، ۱۳۸۸: ۴۹). طبقه متوسط جدید در ایران در برگیرنده کارمندان ادارات، تحصیل‌کردگان، مدیران، تکنسین‌ها، صاحبان مشاغل آزاد مانند حقوق‌دانان، پزشکان و مهندسان است. اعضای طبقه متوسط جدید اصولاً دارای تحصیلات بوده و برای گذراندن زندگی بر دانش و مهارت خود تکیه دارند و همین امتیاز به آنها امکان می‌دهد که به عنوان حامل اصلی افکار و اندیشه‌های نو در دگرگونی اجتماعی جامعه، نقش اساسی بازی کنند (همان، ۵۰). آنچه مسلم است، در تعیین طبقه متوسط، ملاک‌هایی همچون میزان تحصیل، شیوه زندگی، شغل، شرایط سکونت، آگاهی طبقاتی، ضرورت‌های ناشی از بافت جوامع صنعتی، منزلت و موقعیت اجتماعی لحاظ شده است (عیوضی، ۱۳۸۰: ۱۴۳).

از طبقه متوسط جدید در ایران می‌توان در دوره قاجاریه سراغ گرفت؛ اما به عقیده عده‌ای، این طبقه «محصول نوسازی در ایران دوره رضا شاه پهلوی است. در واقع با

۱۶۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳
کوشش‌های رضا شاه در توسعه ارتش مدرن و نظام اداری متمرکز کارآمد، طبقه متوسط جدید در ایران امکان ظهور یافت» (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۸: ۸۶).

به گفته بسیاری از صاحب‌نظران، این طبقه در وقایع مهمی چون انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی نقشی پررنگ ایفا نموده و در حرکت‌های اصلاح‌طلبانه‌ای همچون دوم خرداد ۱۳۷۶، نقشی اساسی داشته است. این طبقه از زمان پیدایش «همواره تأثیر بسیاری بر تحولات سیاسی- اجتماعی بر جای گذاشته و کانون مخالفت‌های سیاسی در درون جامعه شهری و در کل کشور بوده است» (عیوضی، ۱۳۸۰: ۱۰۷).

ب) رابطه میان توسعه اقتصادی، طبقه متوسط و توسعه سیاسی

رابطه میان توسعه اقتصادی از سویی و توسعه سیاسی از دیگر سو، موضوعی پیچیده است و احتمالاً به نسبت زمان و مکان تغییر می‌یابد. در همین زمینه، عده‌ای مطرح می‌کنند که یک سطح و الگوی معین توسعه اقتصادی، به‌خودی‌خود برای ایجاد دموکراسی نه کافی است و نه ضرورت دارد (شه‌ازی، ۱۳۸۹: ۱۵۷).

بر این اساس سطح اقتصادی با تأثیرگذاری بر فضای سیاسی و نیروهای تسهیل‌کننده توسعه سیاسی، روند حرکت به سمت توسعه سیاسی و رشد دموکراسی را کاهش یا افزایش می‌دهد. در این زمینه، لیپست با تأکید بر رشد ثروت اقتصادی به عنوان عاملی برای دستیابی به سطوح بالای سواد و آموزش معتقد است که با بالا رفتن سطح تحصیلات، توسعه صنعتی و در نتیجه پیدایش قشر متوسط، سطح توقع اینان و کارگران بالا رفته و از نظام حکومتی انتظار دموکراسی و توزیع عادلانه‌تر درآمد را خواهند داشت (رفیع‌پور، ۱۳۸۷: ۵۴۴).

لیپست به‌ویژه با ارائه تحلیلی طبقاتی نشان داد که چه رابطه‌ای میان توسعه اقتصادی، گسترش طبقه متوسط در جامعه و گرایش به میانه‌روی و دموکراسی در جوامع پیشرفته به وجود می‌آید (سو، ۱۳۷۸: ۶۹). برینگتون مور نیز در همین راستا این ایده را مطرح کرد که به لحاظ تجربه تاریخی، بدون بورژوازی (طبقه متوسط) دستیابی به دموکراسی امکان‌پذیر نیست (ر.ک: مور، ۱۳۶۹).

«هانتینگتون»، تحلیل تک‌متغیره لیپست درباره رابطه توسعه اقتصادی، طبقه متوسط

و توسعه سیاسی را با طرح ایده «منطقه گذار» تقویت و پیچیده‌تر کرد. او خاطرنشان کرد که افزایش ثروت و رفاه اقتصادی در هر حال شانس کشور برای دستیابی به دموکراسی را افزایش می‌دهد و به اصطلاح آن را آماده گذار می‌سازد. اما در این میان باید به یک رشته عوامل تأثیرگذار دیگر نیز توجه کرد که به نوعی نقش توسعه اقتصادی در دستیابی به توسعه سیاسی را تکمیل می‌کنند (سو، ۱۳۷۸: ۱۰۲-۱۰۵). هانتینگتون به‌ویژه در این باره به شرایط متفاوت کشورهای صادرکننده نفت اشاره دارد. به گفته وی «توسعه اقتصادی گسترده که با صنعتی شدن همراه است، به دموکراسی شدن مدد می‌رساند؛ اما ثروتی که از فروش نفت (یا احتمالاً از دیگر منابع طبیعی) به دست می‌آید، چنین خاصیتی ندارد. درآمدهای نفت عاید دولت می‌شود، در نتیجه بر قدرت بوروکراسی دولت می‌افزاید، زیرا نیاز آن را به گرفتن مالیات از بین می‌برد و یا کاهش می‌دهد. افزون بر آن، دولت احتیاج پیدا نمی‌کند به مایحتاج ضروری مردم کشورش مالیات ببندد. هر قدر سطح مالیات کمتر باشد، اعتراض مردم کمتر خواهد بود» (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۷۵).

البته شماری از صاحب‌نظران، رابطه ضروری و مستقیم میان مالیات‌گیری و دموکراتیک شدن دولت را زیر سؤال برده‌اند. «جان واتربری» خاطرنشان می‌کند که «نه به لحاظ تاریخی و نه در قرن بیست، شواهد زیادی [در خاورمیانه] وجود ندارد که نشان دهد مالیات‌گیری به تحریک تقاضاها از حکومت برای پاسخگویی در ارتباط با استفاده از پول‌های مالیاتی منجر شده باشد». به گفته واتربری، «مالیات‌گیری ظالمانه به‌ویژه در نواحی روستایی، شورش‌هایی را در پی داشته، اما تحمیل بار مالیات از جانب حکومت به مردم، به اعمال فشار برای دموکراتیزه شدن تبدیل نشده است» (Waterbury, 1994: 29). «مایکل هرنبیز» بر این باور است که پیوند ساده و مستقیمی میان این دو برقرار نیست و واقع مالیات‌گیری همواره به دموکراسی منجر نمی‌شود. در طول تاریخ همواره پدیده مالیات‌گیری دولت بیش از خصلت نمایندگی آن بوده است (ر.ک: Herb, 2005). با این همه فراتر از سازوکار مالیات‌گیری، راه‌های دیگری را می‌توان در نظر گرفت که ممکن است در پیوند میان توسعه اقتصادی، طبقه متوسط و توسعه سیاسی در کشورهای نفت‌خیز اختلال ایجاد کند.

شرایط متفاوت کشورهای نفت خیز

بر پایه رویکرد کلی مطرح شده در نظریه نوسازی، دموکراسی به واسطه مجموعه‌ای از تغییرات اجتماعی و فرهنگی و از جمله تخصصی شدن مشاغل، شهرنشینی و سطوح بالاتر آموزش پدید می‌آید. این تغییرات نیز به نوبه خود به واسطه توسعه اقتصادی رخ می‌دهد. در عین حال کارشناسان مختلف، مجموعه‌ای متفاوت از تغییرات اجتماعی و فرهنگی را در نظر گرفته‌اند. شاید در این میان دقیق‌ترین دیدگاه را «اینگلههارت» مطرح کرده باشد. وی خاطر نشان می‌کند که دو نوع از تغییرات اجتماعی، اثری مستقیم بر احتمال دموکراتیک شدن یک دولت برجای می‌گذارند:

۱. افزایش سطوح آموزش که در پی آن مردم از توان بهتری در بیان مقاصد و اهدافشان برخوردار می‌شوند؛ بدین معنا که توان سازمان‌دهی و برقراری ارتباط آنها با یکدیگر بهبود می‌یابد.

۲. روند روزافزون تخصصی شدن مشاغل که در مرحله نخست، نیروی کار را به بخش دوم [صنعت] و سپس به بخش سوم [خدمات] هدایت می‌کند. این تغییرات سبب می‌شود نیروی کار، استقلال عمل بیشتری به دست آورد و به فکر کردن درباره [منافع] خودش در ارتباط با هر شغل عادت کند. همچنین در اختیار داشتن مهارت‌های تخصصی سبب تقویت توان چانه‌زنی نیروی کار در برابر نخبگان می‌شود (Inglehart, 1996: 163).

رویکرد نوسازی که در نظریه‌های بالا به آن پرداخته شد، مسئله ثروت منابع را به شیوه‌ای مشخص بررسی نکرده، اما نتیجه منطقی این نظریه این است که اگر توسعه اقتصادی، به پیدایش این تغییرات فرهنگی و اجتماعی منجر نشود، دموکراتیزه شدن را نیز به دنبال نخواهد داشت. همان‌طور که اینگلههارت خاطر نشان کرده است: «آیا پیوند میان توسعه و دموکراسی صرفاً به سبب عامل ثروت برقرار می‌شود؟ پاسخ آشکارا منفی است. اگر دموکراسی به طور خودکار از ثروتمند شدن یک کشور پدید آید، کویت و لیبی باید به دموکراسی‌هایی نمونه تبدیل می‌شدند» (Inglehart, 1996: 165). به عبارت دیگر، اگر رشد اقتصادی متکی به فروش منابع، به افزایش سطح آموزش و تخصصی شدن بیشتر مشاغل منجر نگردد، در دستیابی به دموکراسی نیز ناکام خواهد ماند.

در واقع این ایده قابل طرح است که در الگوی مشاهده شده در غرب، میان رشد و توسعه اقتصادی و گسترش و نیرومند شدن طبقه متوسط، پیوندی ارگانیک وجود دارد و این دو یکدیگر را تقویت می‌کنند. همان‌گونه که کوئن بیان می‌کند: این رشد اقتصاد و صنعت و مؤسسات بزرگ بازرگانی در کشورهای صنعتی پیشرفته قرن بیستم بوده که با خود، افزایش نیاز به مدیران و متخصصان گوناگون را همراه نموده است. همین نیاز موجب شده که تعداد اعضای طبقه متوسط در جامعه افزایش یابد (کوئن، ۱۳۸۶: ۱۹۶).

بر این اساس شماری از صاحب‌نظران درباره آثار مثبت ثروت نفت در کشورهای نفت‌خیز بر تحول عمیق سیاسی ابراز تردید کرده‌اند. زیرا اینگونه کشورها، تحولی روشمند از کشاورزی به صنعت و سپس خدمات سطح بالا را آنگونه که در کشورهای پیشرفته صنعتی رخ داده تجربه نکرده‌اند (زکریا، ۱۳۸۵: ۸۱). رشد اقتصادی‌ای که به صورت خودبه‌خودی و بدون تلاش محقق شود، باعث توسعه سیاسی نمی‌شود. رشد اقتصادی یک جزء ضروری توسعه است اما تمام توسعه نیست. این بدان علت است که توسعه صرفاً یک پدیده اقتصادی نیست. بر این اساس توسعه چیزی بیشتر از رشد اقتصادی و از میان بردن موانع اقتصادی و غیر اقتصادی رشد است (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۶۷).

هواداران نظریه دولت رانتیر بر این باورند که حتی اگر قواعد بازی دموکراتیک به شکل صوری در کشورهای متکی به صدور منابع به کار گرفته شود، رانت‌جویی شدید نیروهای اجتماعی، مانع از بروز تحولی جدی در سازوکارهای اداره کشور خواهد شد (میرترابی، ۱۳۸۷: ۱۴۵). از جمله راجر میرسون در مطالعات خود در این‌باره نشان داده است که تنها چیزی که رأی‌دهندگان در کشورهای متکی به صدور منابع طبیعی مد نظر قرار می‌دهند، توزیع دوباره منابع است (ر.ک: Myerson, 1993). بر پایه ادبیات دولت رانتیر، تنها نقش معنی‌داری که دولت بازی می‌کند، توزیع درآمدهاست. از این‌رو افرادی همچون «لوسیانی» یا «دلاروس» از تعبیر «دولت توزیع‌کننده»^۱ برای این نوع دولت بهره گرفته‌اند (میرترابی، ۱۳۸۷: ۱۷-۱۸). به گفته وانچکانو لم، یکی از ویژگی‌های مهم رقابت‌های انتخاباتی در این کشورها این است که برنامه‌ها و خط‌مشی‌های احزاب و گروه‌های سیاسی برای اداره کشور، به شدت از توزیع رانت تأثیر می‌پذیرد. اینگونه

1. Distributive state

۱۶۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳
برنامه‌ها و خط‌مشی‌ها تنها زمانی اهمیت می‌یابد که بر سیاست توزیع منابع تأثیر بگذارد
(Wantchewanand Lam, 2002: 2).

آثار ساخت اقتصادی - رانتي بر تحول کمتي و کيفي طبقه متوسط

در ادامه به بررسی آثار ساخت اقتصاد دولتي - رانتي بر فضای رشد و گسترش طبقات متوسط جدید در جامعه می‌پردازیم. این بررسی نشان می‌دهد که این شالوده اقتصادی - سیاسی، هم از یکسو به گسترش و رشد کمتي طبقات متوسط از راه گسترش شهرنشینی، سطوح آموزش و دستگاه بوروکراسی دولت می‌پردازد و هم می‌تواند به واسطه دامن زدن و برجسته کردن متغیرهایی همچون تضعیف بخش خصوصی و معضل نابرابری‌های اجتماعی در سطوح مختلف، به شکلی کيفي بر طبقه متوسط جامعه و علایق و گرایش‌های آن اثر بگذارد.

۱- ساخت اقتصاد دولتي - رانتي و توسعه سطوح آموزش و بوروکراسی دولت

توسعه آموزشی یکی از ابعاد مدرنیزاسیون است و می‌تواند علت مشارکت انتخاباتی محسوب شود. بر اثر توسعه آموزشی، نیروهای اجتماعی (طبقه متوسط) مانند دانشجویان، روشن‌فکران و استادان ظهور می‌کنند. این قشرهای اجتماعی جدید به عنوان انسان‌های مدرن که عمدتاً محصول آموزش‌های جدیدند، با فرض درخواست مشارکت سیاسی در نظام سیاسی موجود، از طریق مشارکت انتخاباتی بر فرایندهای سیاسی اعمال نفوذ می‌کنند (ساعی، ۱۳۸۸: ۶).

در سال ۱۳۷۵، نسبت باسوادان در جمعیت هفت سال به بالای کشور، ۷۹/۵۱ درصد بود که این میزان در سال ۱۳۸۵ به ۸۴/۶۱ درصد رسید. این میزان رشد، بیانگر تحول چشمگیر در ساختار آموزشی جامعه است. با استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران به تدریج بر تعداد دانشجویان و اعضای هیئت علمی افزوده شد، به طوری که تعداد دانشجویان از ۳۴۹۸۴۸ نفر در پایان دهه اول انقلاب، به ۳۵۸۱۰۷۰ نفر در سال ۱۳۸۷ رسید. تعداد اعضای هیئت علمی نیز از ۵۷۹۴ نفر، به ۱۸۲۱۹ نفر در دوره‌های مشابه رسید (جدول ۱).

جدول ۱- تعداد کل دانشجویان و اعضای هیئت علمی (۱۳۶۳ تا ۱۳۸۷)

سال	تعداد دانشجویان	تعداد کل اعضای هیئت علمی وزارت علوم	تعداد کل اعضای هیئت علمی تمام وقت مؤسسات آموزش عالی
۱۳۶۳	۱۴۵۸۰۹	—	اطلاعاتی در دست نیست
۱۳۶۷	۳۴۹۸۴۸	۵۷۹۴	اطلاعاتی در دست نیست
۱۳۷۱	۶۳۳۸۴۷	۱۰۶۶۰	۱۳۳۵۷
۱۳۷۵	۱۱۹۲۳۲۹	۱۱۵۲۶	۱۹۹۰۶
۱۳۷۹	۱۵۱۶۶۷۳۲	۱۲۴۴۴	۳۳۲۴۴
۱۳۸۳	۲۱۱۷۴۷۱	۱۳۷۵۰	۴۲۶۲۵
۱۳۸۷	۳۵۸۱۰۷۰	۱۸۲۱۹	۶۳۲۸۹

(منبع: مرکز آمار ایران، گزارش‌های وزارت علوم)

همان‌گونه که مشخص است تعداد قشرهای طبقه متوسط جدید (دانشجویان و اساتید) در سال‌های مورد بررسی در این مقاله (۸۴-۱۳۷۶) نسبت به دوره ماقبل خود، رشد بسیار چشمگیری داشته و در نتیجه شمار این افراد به سرعت رو به افزایش گذاشته است. جدول نشان می‌دهد که شمار دانشجویان و اساتید هیئت علمی در این دوره، حدود دو برابر افزایش یافته است. با این همه، این قشر رو به گسترش سریع، نتوانست در مسیر استمرار و تحکیم علایق و آرمان‌هایی که به طور معمول به طبقه متوسط جدید نسبت داده می‌شود، گام مؤثری بردارد و حتی دستاوردهای انتخاباتی دو دوره قبل را استمرار بخشد. اگر در دوم خرداد ۱۳۷۶، رابطه معناداری را در این خصوص در نظر داشته باشیم که افزایش سطح آموزش و سواد باعث گسترش طبقه متوسطی می‌گردد که ظهور رهبران اصلاح‌طلب در درون حاکمیت را دامن می‌زند، می‌باید در دوران منتهی به انتخابات ۱۳۸۴، با تقویت سطح آموزش، تحصیلات و سواد و در نتیجه گسترش طبقه متوسط جدید، شاهد ادامه این روند باشیم. در حالی که «نمی‌توان رابطه معناداری را میان تحصیلات و مشارکت در مرحله دوم انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری برقرار کرد» (پرچی، ۱۳۸۶: ۵۷).

در توضیح چرایی تبدیل نشدن سرمایه‌های انسانی آموزش دیده در این دوران به

سرمایه اجتماعی منتسب به طبقه متوسط جدید با ویژگی‌هایی همچون توانایی سازمان‌دهی به خود و چانه‌زنی مؤثر بر سرعلائق و منافع خود و از جمله تأثیرگذاری بر روند و نتیجه انتخابات، به دو علت عمده می‌توان اشاره کرد. نخست اینکه احتمالاً رشد سریع مراکز آموزش عالی و افزایش بی‌سابقه شمار دانشجویان در این دوران، بیشتر بیانگر رشد کمی آموزش و مؤلفه‌های وابسته به آن است و در این میان شاخص‌های کیفی آموزش دست کم از این رشد پرشتاب کمی عقب مانده است. جانسون، به عنوان یکی از نظریه‌پردازان آموزش و فرهنگ، آموزش صحیح را شرط به وجود آمدن «طبقه متوسطی با فرهنگ، آزادمنش، شریف و متحول» می‌داند (خورسندی، ۱۳۸۵: ۱۳).

در سال‌های اخیر، کیفیت آموزش به موازات گسترش پوشش‌های آموزشی و رشد کمی، دچار افول شده است. به عنوان مثال واقعیت این است که رشد کمی دانشجویان و دانشگاه در مقطع زمانی یک ربع قرن انقلاب اسلامی، به طور میانگین پانزده درصد در سال است که در طول تاریخ آموزش عالی مدرن در دنیا بی‌نظیر بوده است. تجربه جهانی نشان می‌دهد که رشد و گسترش کمی آموزش، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، به دلیل فقدان امکانات مهارتی، مالی و کالبدی لازم، منجر به افت کیفی آموزش می‌شود. نمونه بارز آن، آمار و داده‌های تطبیقی آموزش عالی کشورهای در حال توسعه به‌ویژه ایران در مقایسه با سایر کشورهای دنیا در زمینه رتبه‌بندی سالانه دانشگاه‌های برتر جهان، درصد پایین تولیدات علمی و تکنولوژی، تیراژ تألیفات و انتشار آثار و مقالات علمی و پژوهشی در منابع معتبر بین‌المللی و داشتن یکی از بالاترین درصدها در پدیده فرار مغزها^۱ و اتلاف مغزها^۲ در بین کشورهای در حال توسعه است (همان: ۸-۱۰).

علت دوم که احتمالاً مهم‌تر است، به مؤلفه‌های زیربنایی تر مرتبط با ساخت اقتصاد دولتی - رانتهی بازمی‌گردد. در این ساختار، دولت به عنوان بزرگ‌ترین کارفرما عمل می‌کند و درصد بزرگی از فارغ‌التحصیلان مدارس و دانشگاه‌ها جذب بوروکراسی دولت می‌شوند (ساعی، ۱۳۸۶: ۱۲۲). در سال ۱۳۷۵، تعداد ۱۴/۵۷۱/۵۷۲ نفر در بخش‌های مختلف دولتی و خصوصی و غیره (اظهار نشده) مشغول به کار بودند که از این رقم، ۴/۲۵۷/۹۶۷ نفر در دستگاه‌های مختلف دولتی و بخش عمومی فعالیت می‌کردند (جدول ۲).

1. Brain Drain
2. Brain Waste

جدول ۲- برآورد شاغلان ده ساله و بیشتر بر حسب وضع شغلی (۱۳۷۵)

اظهار نشده	مزد و حقوق بگیران بخش عمومی	بخش خصوصی					جمع	کل کشور...
		کارکنان فامیلی بدون مزد	مزد و حقوق بگیران	کارکنان مستقل	کارفرمایان	جمع		
۴۶۲۷۲۲	۴۲۵۷۹۶۷	۷۹۷۱۹۵	۳۳۲۷۱۸۷	۵۱۹۸۹۹۱	۵۲۷۵۱۰	۹۸۵۰۸۸۳	۱۴۵۷۱۵۷۲	

(منبع: مرکز آمار ایران - نتایج کلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۷۵، تهران، ۱۳۷۶، جلد اول)

اما با مقایسه همین بخش‌ها در سال ۱۳۸۵ درمی‌یابیم که در این سال، با افزایش تعداد شاغلین در بخش‌های مختلف، این میزان به ۲۰/۴۷۶/۳۴۴ نفر می‌رسد که از این تعداد، ۵/۰۲۴/۸۹۳ نفر بخش عمومی و دولتی را تشکیل می‌دهند (جدول ۳). این امر نشان‌دهنده افزایش حجم چشمگیر قشرهای طبقه متوسط جدید است.

جدول ۳- برآورد شاغلان ده‌ساله و بیشتر بر حسب وضع شغلی (۱۳۸۵)

اظهار نشده	مزد و حقوق بگیران بخش عمومی	بخش خصوصی					جمع	کل کشور...
		کارکنان فامیلی بدون مزد	مزد و حقوق بگیران	کارکنان مستقل	کارفرمایان	جمع		
۳۸۷۲	۵۰۳۴۸۹۳	۸۹۲۵۶	۶۸۳۱۱۶	۵۴۹۴۶۷۳	۷۳۶۵۹۴۰	۱۵۳۰۴۶۴	۲۰۴۷۶۳۴۴	

(منبع: مرکز آمار ایران - نتایج کلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۸۵: ۱۵۵)

جدول (۳) نشان می‌دهد که شمار این افراد در خلال ده سال بعد، افزایش درخور توجهی پیدا کرده و به بیش از پنج میلیون نفر رسیده است. بنابراین طیف بزرگی از طبقه متوسط جدید که در نتیجه توسعه سطوح آموزشی پدید می‌آیند، در نهایت پیوند

۱۷۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳
شغلی و معیشتی نزدیکی با دولت برقرار می‌کنند و در نتیجه توانایی پیگیری مستقل
علائق و منافع خود را از دست می‌دهند.

۲- ساخت اقتصاد دولتی - رانتی و گسترش سریع شهرنشینی

در مباحث مرتبط با عوامل گسترش طبقه متوسط در جامعه، به رشد شهرنشینی و
گسترش مفاهیم و حقوق شهروندی که زمینه‌ساز طرح خواسته‌های سیاسی و اجتماعی
جدید است، تأکید فراوانی وجود دارد. از منظر جامعه‌شناختی نیز رشد جمعیت شهری
غالباً با رشد طبقه متوسط جدید همراه است.

شهرنشینی و اجتماع در شهر غربی، مبتنی بر بازار آزاد است و تبادل اقتصادی، تبادل
نمادین و تبادل اجتماعی، شکلی جدید از اشتراک و جامعه را ارائه می‌دهد و بنابراین
شکل همبستگی مشتق از عوامل اقتصادی-اجتماعی است (جنکس، ۱۳۹۰: ۱۹۰-۱۹۱). با
این حال در کشورهای نفت‌خیز، سرمایه‌گذاری گسترده دولت در زیربنای شهری و
صنعتی، نقش عمده‌ای در گسترش سریع جمعیت شهرنشین در این کشورها دارد.

از دیگر سو، ساختار نامتناسب هزینه درآمدهای نفت به نفع طبقات بالای
شهرنشین، هم به توزیع نابرابرتر درآمدها دامن می‌زند (ر.ک: کارشناس، ۱۳۸۲) و هم
گرایش نیرومندی برای مهاجرت از روستا به شهر و مقابله با ساختارهای ناعادلانه توزیع
منابع پدید می‌آورد. «در آخر صف اکثریت عظیم روستاییان قرار دارند که بیشتر و
فقیرتر از آنند که در زمره بهره‌وران درآمد نفت قرار گیرند و در مواردی نظیر ایران، از
لحاظ سیاسی ضعیف‌تر از آن هستند (به دلایل اقتصادی-اجتماعی و تاریخی گوناگون)
که قادر به تهدید مستقیم رژیم‌های حاکم باشند. آنها احتمالاً با تغییر مکان تلافی
خواهند کرد، یعنی با مهاجرت به شهرها و پیوستن به آن دسته از توده‌های شهری که
دولت می‌خواهد تا اندازه‌ای خشنودشان نگاه دارد» (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۲۹۰).

بر اساس نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۸۵، جمعیت کشور
۷۰۴۹۵۷۸۲ نفر بوده است. با توجه به جمعیت ۶۰۰۵۵۴۸۸ نفری سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵،
سالانه به طور متوسط حدود ۱/۰۴۴/۰۲۹ میلیون نفر به جمعیت کشور افزوده شده که
متوسط رشد سالانه آن، برابر با ۱/۶۲ درصد است. با توجه به جمعیت شهری کشور در
سال ۱۳۸۵، میزان شهرنشینی در این سال برابر با ۶۸/۴۶ درصد به دست می‌آید. مقایسه

میزان شهرنشینی در این سال با سال‌های ۱۳۷۵ و ۱۳۶۵، یک روند افزایشی سریع را نشان می‌دهد (جدول ۴). به طور کلی علاوه بر جاذبه‌های شهرنشینی (رفاه بیشتر، وجود امکانات اقتصادی، آموزشی، ارتباطی و سیاسی)، برنامه‌های توسعه مثل گسترش ارتباطات، سرعت این روند را افزایش داد (فوزی و رضانی، ۱۳۸۸: ۱۵).

جدول ۴- سیر رشد شهرنشینی و روستائینشی (۱۳۴۵ تا ۱۳۸۵)

سال	کل جمعیت	شهرنشین	روستائین	درصد شهرنشین	درصد روستائین
۱۳۴۵	۲۵/۷۸۸/۷۲۲	۹/۷۹۴/۲۴۶	۱۵/۹۴۴/۴۷۶	۳۷/۹	۶۲/۱
۱۳۵۵	۳۳/۷۰۸/۷۴۲	۱۵/۸۵۴/۶۸۰	۱۷/۸۵۴/۰۶۴	۴۷/۰	۳۵
۱۳۶۵	۴۹/۴۵۵/۰۱۰	۲۶/۸۴۴/۵۶۱	۲۲/۳۴۹/۳۵۱	۵۴/۳	۴۵/۷
۱۳۷۵	۶۰/۰۵۵/۴۸۸	۳۶/۸۱۷/۷۸۹	۲۳/۰۲۶/۲۹۳	۶۱/۳	۳۸/۷
۱۳۸۵	۷۰/۴۷۲/۸۶۵	۴۸/۲۴۵/۷۵	۲۲/۲۲۷/۷۷۱	۶۸/۴۶	۳۱/۵۴

(منبع: مرکز آمار ایران)

بنابراین در ایران، افزایش میزان جمعیت در شهرها و گسترده‌تر شدن آن، لزوماً به دلیل وجود اقتصاد مولد که محل اجتماع از طریق مهاجرت یا تربیت قشرهای طبقه متوسط جدید متخصص و با مهارت می‌باشد، نیست، بلکه تا اندازه زیادی تحت تأثیر مهاجرت قشرهای اجتماعی مختلفی است که خواهان جبران عقب ماندن خود از چرخه توزیع درآمدهای نفت در مراکز شهری است. در کشورهای دارای اقتصاد دولتی-رانتی همچون ایران، به دلیل انتقال حجم بالای درآمدهای حاصل از فروش نفت به کلان‌شهرها همچون پایتخت، مهاجرت بیشتری به این شهرها صورت می‌گیرد.

بر این اساس در سال ۱۳۷۵، ۳۶/۵ درصد از مهاجرین در نقاط شهری ساکن بوده‌اند (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۵: جدول ۱۳-۲). در حالی که این میزان در سال ۱۳۸۵، به ۷۶/۱۱ درصد افزایش می‌یابد (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۵: جدول ۱-۲۰). با افزایش درآمدهای حاصل از فروش نفت و انتقال آن به مرکز شهرها، مهاجرت بیشتری نیز به شهرها صورت پذیرفته است. بنابراین در ایران، افزایش میزان جمعیت در شهرها و گسترده‌تر شدن آن، بیشتر از آنکه به دلیل وجود اقتصاد مولد که محل اجتماع از طریق مهاجرت یا تربیت قشرهای

۱۷۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳
طبقه متوسط جدید متخصص و با مهارت باشد، به دلیل مهاجرت قشرهای اجتماعی مختلفی است که به سهم‌خواهی از پول نفت برآمده‌اند.

بر این اساس، جمعیت تهران در گروه سنی ۱۵-۶۴ ساله، که در سال ۱۳۷۵ معادل ۶۱/۴۲ درصد بود، در سال ۱۳۸۵ به بالاترین میزان در برابر دیگر استان‌ها یعنی ۷۳/۶۳ درصد رسید (همان: ۷۰). در تهران در دور اول انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم، از هشت میلیون و ۲۳۱ هزار و ۲۳۰ نفر واجدان شرایط، ۶۳/۷ درصد در انتخابات شرکت کردند که به ترتیب نفر اول: محمود احمدی‌نژاد، یک میلیون و ۵۰۰ هزار و ۸۲۹ رأی، دوم: اکبر هاشمی رفسنجانی، یک میلیون و ۲۷۴ هزار و ۲۷۶ رأی، سوم: مصطفی معین ۶۴۸۵۹۸ رأی، چهارم: محمدباقر قالیباف ۶۱۴۳۸۱ رأی، پنجم: مهدی کروبی ۴۱۵۱۸۷ رأی، ششم: محسن مهرعلیزاده ۲۸۱۷۴۸ رأی و هفتم: علی اردشیر لاریجانی ۲۴۶۱۶۷ رأی را به خود اختصاص دادند. در دور دوم نیز از کل آرا (۳۶۵۴۸۰۱ نفر)، محمود احمدی‌نژاد ۲۱۷۴۷۳۴ رأی و اکبر هاشمی رفسنجانی ۱۳۹۰۸۳۹ رأی را در تهران از آن خود کردند (www.Fa.wikipedia.org). پایتختی که تا سال ۱۳۸۵، ۲۵/۴۰ درصد از کل شهرنشینان کشور را در خود جای داده بود (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۵: ۶۱).

در واقع اگر افزایش جمعیت شهرنشین تهران را بر اساس الگوهای نظری رایج به عنوان نمونه‌ای از گسترش شهرنشینی‌ای تلقی کنیم که باعث گسترش قشرهای طبقه متوسط جدید شده، این سؤال مطرح می‌شود که چرا اکثر این مردم شهرنشین، در انتخابات سال ۱۳۸۴ به رئیس‌جمهوری رأی اعتماد دادند که شعارها و اهداف اعلام شده‌اش با منافع و تمایلات نسبت داده شده به طبقه متوسط همخوانی نداشت؟ جالب توجه است که آرای نامزد پیروز انتخابات در سال ۱۳۸۴، در شهرهای بزرگ که طبقه متوسط جدید باید ظهور و اثرگذاری چشمگیرتری در آنجا داشته باشد، بیشتر بوده است.

در انتخابات سال ۱۳۸۴، در شهرستان‌های بزرگ کشور به ترتیب احمدی‌نژاد (۲۴/۸ درصد)، هاشمی (۲۲/۷ درصد)، قالیباف (۱۵/۵ درصد)، کروبی (۱۳/۸ درصد) و معین (۱۳/۲ درصد) حائز اکثریت آرا شدند. بررسی آرا در مرحله دوم نشان می‌دهد که تفاوت چندانی در میزان کسب آرای کاندیداها در نقاط شهری و روستایی و همچنین در شهرهای کوچک، متوسط و بزرگ وجود ندارد. در تمام این گروه‌ها، احمدی‌نژاد به طور متوسط آرای بین ۶۱ تا ۶۸ درصد را کسب کرد و آرای هاشمی نیز بین ۳۲ تا ۳۹

درصد متغیر بوده است. ملاحظه می‌شود که احمدی‌نژاد در مرحله دوم موفق شد آرای سایر کاندیداها را به سمت خود جذب کند (ر.ک: www.fardanews.com؛ www.wikipedia.org؛ پرچمی، ۱۳۸۶: ۵۸؛ کاویانی راد و ویسی، ۱۳۸۷: ۱۵).

۳- ساخت اقتصاد دولتی - رانتی و ضعف بخش خصوصی مستقل

دولت در ایران، قسمت عمده درآمد خود را از منابع خارجی (در قالب درآمد ارزی) و به شکل رانت دریافت می‌کند. بنابراین سیاست‌های کلی و برنامه‌ریزی‌های آن تحت‌الشعاع این درآمدها قرار می‌گیرد. حدود هشتاد درصد فعالیت اقتصادی در سیطره دولت است و اکنون بیش از هفتاد درصد از منابع تراز پرداخت‌ها و حدود هفتاد درصد بودجه عمومی دولت به درآمدهای نفتی وابسته است. چنین دولتی احساس نیاز به بخش خصوصی نمی‌کند و نسبت به آن احساس استقلال بالایی دارد. نهادهای حامی و تشدیدکننده خود را طبق میل و سلیقه خویش تشکیل می‌دهد و در یک کلام، ملت رانتیر می‌سازد. در چنین شرایطی، گروه‌های کارآفرین و بخش خصوصی توان رقابت و رشد چندانی ندارند و محور فعالیت‌ها، دسترسی و کسب هر چه بیشتر رانت در حال چرخش می‌شود (ابراهیم بای سلامی، ۱۳۸۸: ۱۷۸؛ حاجی یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۵۷-۱۶۳).

شواهد فراوانی درباره استمرار وابستگی اقتصاد و منابع درآمدی دولت به درآمدهای نفت وجود دارد. هم در دوره دولت رفسنجانی و هم در دوره دولت خاتمی، درآمدهای نفتی، چهل تا پنجاه درصد از سهم مستقیم درآمد دولت و حدود ۶۵ درصد سهم غیر مستقیم آن را هم شامل می‌شد. در این مقطع نفت، هشتاد درصد درآمد صادراتی را تأمین کرد (کدی، ۱۳۸۳: ۷۰).

به طور کلی عملکرد تجارت خارجی ایران، ضعیف و وابسته به صادرات نفت است. در حالی که ایران، حدود یک درصد جمعیت جهان را دارد، در سال‌های ۹۳ تا ۹۷ و در بهترین وضعیت، تنها ۰/۴۹ درصد صادرات جهان متعلق به ایران بوده است. علاوه بر آن در همین سال‌ها، بیش از ۷۵ درصد کل صادرات ایران را نفت و گاز تشکیل می‌داده است. پس اگر صادرات نفت را جدا کنیم، در همین دوره، ۰/۱ درصد از صادرات جهان متعلق به ایران بوده است. جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به ایران، در بین

۱۷۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳

سال‌های ۹۰-۱۹۸۵ و ۹۳-۱۹۹۲ منفی، یعنی با انتقال سرمایه به خارج از ایران روبه‌رو بوده است. میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به ایران در سال‌های ۹۹-۱۹۹۴ نیز افزایش یافته، اما رقم آن بسیار اندک بوده است (پورپاشاکاسین، ۱۳۸۶: ۲۱۸-۲۱۹). همین امر حاکی از آن است که ساختار اقتصادی کشور در دوره مورد بحث تنوعی ندارد و همچنان به درآمدهای نفتی وابسته است.

در چنین شرایطی از یکسو به دلیل سیطره اقتصاد دولتی-رانتی و از سوی دیگر به خاطر تبدیل نشدن سرمایه‌های راکد (ذخایر و منابع طبیعی مانند نفت) به سرمایه مولد، کار و معیشت طبقه متوسط جامعه بیش از پیش به عملکرد و سیاست‌های دولت گره می‌خورد و در نتیجه استقلال عمل طبقه متوسط در پیگیری منافع و علایقش کاهش می‌یابد.

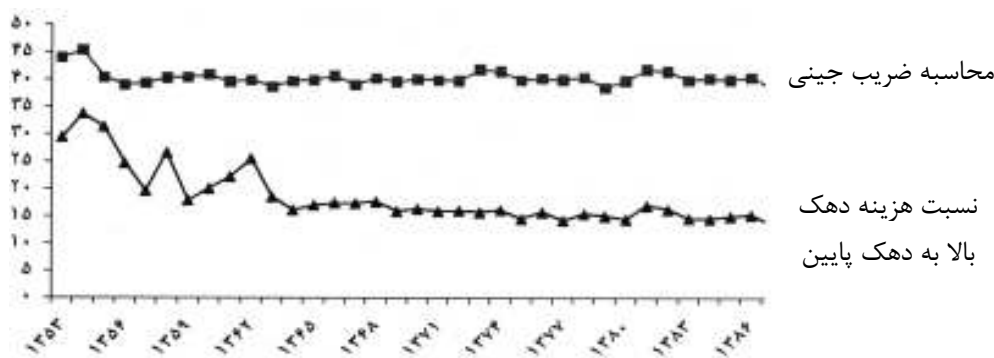
۴. ساخت اقتصاد دولتی-رانتی و معضل نابرابری‌های اجتماعی

در ساخت اقتصاد دولتی-رانتی، افراد و گروه‌های وابسته به قدرت سیاسی از رانت‌های گوناگونی بهره‌مند هستند که موجبات بسط و گسترش نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را در کشور فراهم می‌کند (قریب، ۱۳۷۸: ۱۰۷). در واقع سخن مطرح شده در جهان امروز، یکسان بودن سهم تمامی گروه‌ها از درآمد کشور نیست، بلکه مسئله مهم، توزیع عادلانه بر مبنای توانایی‌های افراد مختلف است که می‌تواند به ایجاد توازن و تعادل بیشتر در جامعه بینجامد. طبق موازین علمی، تقسیم درآمد در یک کشور باید به نحوی باشد که سهم بیشتری از مردم در طبقه متوسط جای گیرند (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۶-۱۳۸۶: ۵).

محاسبه نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی، امری پیچیده و دشوار است. یکی از شاخص‌هایی که برای محاسبه نابرابری‌ها به کار می‌رود، ضریب (شاخص) جینی (درباره توزیع عادلانه/ غیرعادلانه درآمد) است (قریب، ۱۳۷۸: ۱۰۷). ضریب جینی، عددی است بین صفر و یک (یا صفر و صد درصد) که در آن صفر به معنی توزیع کاملاً برابر درآمد یا ثروت و یک به معنای نابرابری مطلق در توزیع است. ضریب جینی برای کشورهایی که نابرابری درآمدی شدید دارند، حدود ۵۳ تا ۷۰ است، در حالی که در کشورهایی که

درآمدها بهتر توزیع می‌شوند، ضریب جینی بین ۲۰ تا ۳۵ در نوسان است (پیرس، ۱۳۸۷: ۹۴-۹۵).

نابرابری‌های اجتماعی به بروز انواع ناهنجاری‌ها در سطح جامعه کمک می‌کند. از همین روست که امروز کاهش نابرابری‌ها و توزیع متوازن‌تر درآمدها به عنوان یکی از اهداف عمده توسعه مد نظر قرار گرفته است (ادیسون، ۱۳۸۷: ۲۴۰). نابرابری با دامن زدن به احساس محرومیت گروه‌های به حاشیه رانده‌شده، زمینه تندروری در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌کند. البته باید توجه داشت که تنها وجود نابرابری برای ایجاد محرومیت نمی‌تواند شرط کافی باشد، بلکه ادراک این نابرابری است که به عنوان شرط کافی در شکل‌گیری احساس محرومیت در جامعه نقش ایفا می‌کند. ادراک نابرابری در جامعه ممکن است از طریق افزایش آموزش‌های مدرن (سطح سواد)، کاهش رشد درآمد سرانه، افزایش تورم و افزایش بیکاری تقویت گردد (سیف‌زاده و گلپایگانی، ۱۳۸۸: ۲۵۵).



شکل ۱- روند شاخص‌های توزیع درآمد در ایران (۱۳۵۳-۱۳۸۷)

(منبع: نظری و مظاهری، ۱۳۹۰: ۲۱۶)

شکل (۱)، شاخص‌های توزیع درآمد در ایران را در دوره ۱۳۵۳-۱۳۸۷ نشان می‌دهد. این نمودار حاکی از آن است که در طول برنامه اول توسعه (۱۳۶۸-۱۳۷۲)، برنامه دوم (۱۳۷۴-۱۳۷۸)، برنامه سوم (۱۳۷۹-۱۳۸۳) و سال اول از برنامه چهارم پس از انقلاب، تغییری چشمگیر در ضریب جینی رخ نداده و این ضریب همچنان نشان‌دهنده نابرابری درآمدها در اقتصاد ایران است (سیف‌زاده و گلپایگانی، ۱۳۸۸: ۲۱۷). این

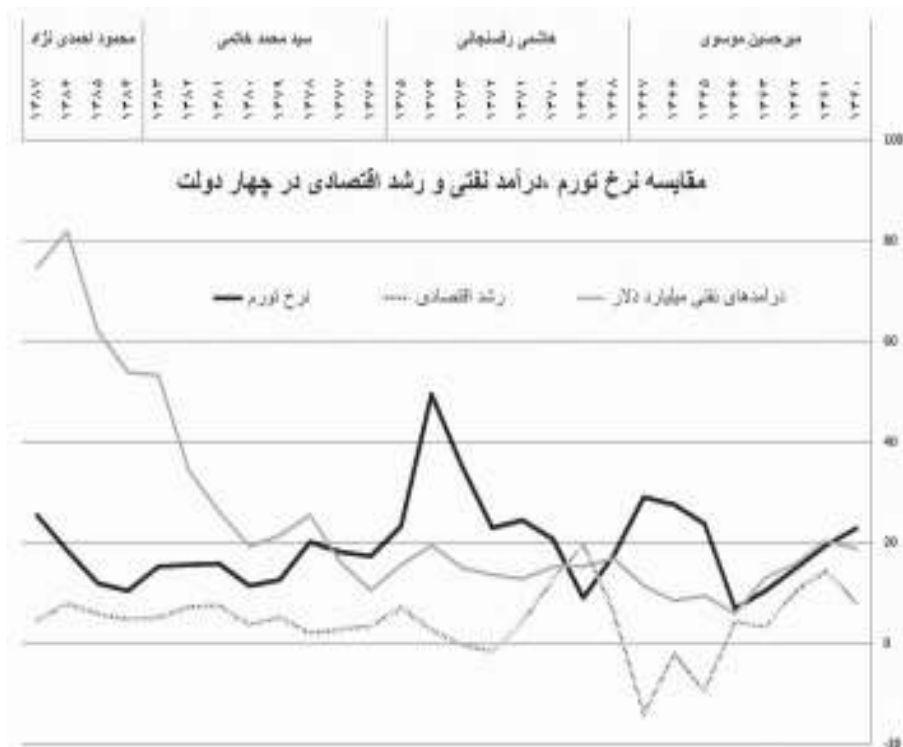
نمودار نشان می‌دهد که ضریب جینی در ایران در چند دهه اخیر جدا از برخی نوسان‌ها، در محدوده‌ای کمابیش ثابت در حدود ۴۰ باقی مانده است که بر اساس معیارهای تعریف شده، بیانگر سطح بالای نابرابری در جامعه ایران است. پدیده‌ای که از گرایش ساختاری اقتصاد دولتی - رانتی به توزیع نابرابر درآمدها در جامعه علی‌رغم تلاش دولت‌مردان، برای کاهش سطح نابرابری‌ها حکایت دارد.

در حالی که در تجارب جوامع غربی و تفکرات اندیشمندان آن، کاهش قشرهای طبقه متوسط جدید در جامعه باعث افزایش نابرابری و بالعکس، کاهش نابرابری در جامعه باعث افزایش نقش آفرینی و تأثیرگذاری این طبقه از طریق توزیع عادلانه‌تر و متعادل شدن درآمدها می‌شود. همان‌طور که هانتینگتون معتقد است، «گسترش طبقه متوسط، نابرابری‌های اجتماعی را کاهش می‌دهد و شکاف میان توده فقرا و الیگارشی ثروتمند، کمتر می‌شود» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۸۲). در واقع طبقه متوسط با توجه به توان مقایسه‌ای و آگاهی بالا در تحت تأثیر قرار دادن دیگر طبقات است که در کاهش نابرابری و هدایت سمت‌گیری و تمایلات طبقات دیگر خصوصاً طبقه پایین در جامعه نقش ایفا می‌کند (رفیع‌پور، ۱۳۸۷: ۶۵ و قریب، ۱۳۷۸: ۱۰۵).

بهبود وضع توزیع درآمد و کاهش فقر، همواره یکی از دلایل بارز مداخله دولت در اقتصاد بوده است و از همین رو توزیع درآمد، نقشی برجسته در سیاست‌گذاری دولت بازی کرده است. در بیشتر کشورهای توسعه‌یافته، سیاست‌های توزیعی دولت، از راه سیاست‌های مالیاتی و مشارکت دولت در هزینه‌های سازمان‌های تأمین اجتماعی به اجرا درمی‌آید. دولت برای بهبود بخشیدن به توزیع درآمد، مالیات بیشتری از گروه‌های بالای درآمدی دریافت می‌کند و با افزایش درآمدهای مالیاتی، خدمات بیشتری به صورت تأمین اجتماعی در اختیار گروه‌های تهیدست جامعه می‌گذارد (نظری و مظاهری، ۱۳۹۰: ۲۱۷). این نوع از توزیع درآمد باعث کاهش نابرابری به صورت مستمر می‌گردد و به نقش آفرینی طبقه متوسط یاری می‌رساند.

در حالی که در کشورهای دارای اقتصاد دولتی - رانتی مانند ایران، به لحاظ تاریخی، دولت تکیه چندانی به درآمدهای مالیاتی نداشته است. همین امر سبب می‌شود که دولت به جای گرفتن مالیات از قشر درآمدی بالای جامعه و توزیع آن در بین قشرهای

کم درآمد، درآمدهای حاصل از فروش رانت (نفت) را مستقیماً بین اقشار کم درآمد توزیع کند. با این کار، بر میزان تورم افزوده می‌شود و توازن میان درآمد و هزینه از بین می‌رود. تغییر روند نزولی تورم در ۱۳۸۱ و افزایش نرخ تورم در سال سوم برنامه توسعه، نشان‌دهنده آغاز آثار ناخوشایند رشد درآمدهای ارزی ناشی از افزایش بهای جهانی نفت بر اقتصاد است. شکل (۲) افزایش همزمان درآمدهای نفتی و نرخ تورم را در دوره مورد مطالعه نشان می‌دهد.



شکل ۲- تغییرات نرخ تورم (۱۳۶۰-۱۳۸۷)

(منبع: ماهنامه بین‌المللی اقتصادی، سال هجدهم، خرداد ۱۳۹۰: ۱۷)

در واقع بین تداوم خصلت اقتصاد دولتی- رانتی و افزایش نابرابری، ارتباط نزدیکی وجود دارد. از یکسو دولت که برای هزینه‌های خود به درآمدهای نفت وابسته است با تزریق بیش از حد درآمدهای ارزی به اقتصاد داخلی و افزایش نقدینگی، به افزایش قیمت‌های داخلی (تورم) و کاهش نرخ واقعی ارز و در نتیجه تسهیل واردات و دشواری

۱۸۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳
صادرات دامن می‌زند؛ عارضه‌ای که بیماری هلندی نام دارد. از سوی دیگر این پدیده، به بروز شرایط رکود اقتصادی، عقب‌گرد صنعتی و کشاورزی، فضای نامناسب کسب و کار، بیکاری و در نهایت افزایش نابرابری کمک می‌کند (عبادی، ۱۳۹۰: ۳۲).

در ضمن از آنجا که دولت‌های رانتیر (نفتی) در حکم یک گنجینه به حساب می‌آیند، گروه‌های ذی‌نفع نیرومند برای دستیابی به آن تلاش می‌کنند و در چنین شرایطی، زمینه بروز فساد گسترده فراهم می‌شود. در حالی که سرمایه‌گذاری‌های مولدی که شفافیت بیشتری داشته باشند، چنین امکانی را برای فساد و رشوه‌خواری فراهم نمی‌کنند. در کشورهایی که منابع طبیعی چندان ندارند (یا به عبارتی به منابع طبیعی خود وابسته نیستند)، به‌ویژه در بخش تولیدات صنعتی، تقاضای فراوانی برای آموزش نیروی کار ایجاد می‌شود. در چنین شرایطی، مهارت‌های شغلی، سریع‌تر فراگرفته می‌شود و به همین علت، نابرابری شدید در ثروت نیز کمتر رواج می‌یابد (Karl, 2005: 23).

در این بستر اجتماعی که نابرابری‌های اجتماعی و سطوح واقعی و برداشت‌شده فساد به میزان چشمگیری بالاست، گرایش به میانه‌روی و آرمان‌های مرتبط با توسعه سیاسی در میان قشرهای میانی جامعه، تضعیف می‌شود و در عوض ممکن است در شرایط خاصی در زمان انتخابات، شعار مقابله با نابرابری‌ها و فساد، جذابیت بیشتری در مقایسه با شعارهایی همچون گسترش آزادی‌های سیاسی و حقوق شهروندی پیدا کند. باید توجه داشت که شعارهای دسته اول، به شکل ساده‌تری با شرایط عینی جامعه و نیازهای مخاطبان ارتباط برقرار می‌کنند، در حالی که شعارهای دسته دوم، جنبه انتزاعی‌تری دارند و به‌ویژه در بستر اجتماعی یادشده، ممکن است به سادگی مخاطب - حتی در قشر میانی و طبقه متوسط جدید - را به خود جلب نکنند (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۲۷۰-۲۷۴).

گرایش‌های انتخاباتی متفاوت طبقه متوسط

در اقتصادهای مولد و دولتی - رانتی

همان‌طور که در مباحث بالا مطرح شد، در کشورهای نفت‌خیز، سازوکارهای متفاوتی بر شکل‌گیری قشرهای میانی جامعه و عملکرد و آثار این گروه اجتماعی

اثرگذار هستند. در اینجا مقصود از اقتصاد دولتی-رانتی، اشاره به اهمیت و نقش فوق‌العاده دولت در رشد و توسعه اقتصادی در کشورهای نفت‌خیز است؛ پدیده‌ای که تقریباً در تمام سال‌های دوره معاصر ایران، ویژگی بارز روند توسعه در کشور بوده است. در این ساختار، دولت بزرگ‌ترین بنگاه اقتصادی است، بیشترین منابع درآمدی جامعه را در اختیار دارد و از طریق سرمایه‌گذاری و هزینه کردن درآمدهایش به رشد و توسعه اقتصادی در کشور کمک می‌کند و نقش پیشران را ایفا می‌کند. در ایران، دولت دست کم از اوایل دهه ۱۳۴۰، به درآمدهای فراوان نفت دسترسی داشته و در اصطلاح متکی به رانت خارجی بوده است (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۸۴؛ میرترابی، ۱۳۸۴؛ حاجی یوسفی، ۱۳۸۸ و نصری، ۱۳۸۱).

بر پایه بحث‌هایی که تاکنون مطرح شد، دو الگوی متفاوت از گرایش‌های انتخاباتی قشرهای میانی در جوامع دارای ساختارهای اقتصادی مولد و ساختار اقتصاد دولتی-رانتی، قابل تفکیک از یکدیگر است. در یک ساختار اقتصاد مولد به گفته هانتینگتون، توسعه اقتصادی در وهله نخست، منابع جدیدی از ثروت و قدرت خارج از چارچوبه دولت به وجود می‌آورد و واگذاری بخشی از تصمیم‌گیری را از جانب دولت ضروری می‌سازد. در مرحله بعد، توسعه اقتصادی، سطوح آموزش را بالا می‌برد، ویژگی‌های فرهنگی افراد آموزش‌یافته، با فرهنگ دموکراتیک مناسبت نزدیک‌تری دارد. در مرحله سوم، توسعه اقتصادی با توزیع گسترده‌تر منابع میان گروه‌های اجتماعی، تضادها را کاهش می‌دهد و بر امکان سازش و همبستگی اجتماعی می‌افزاید. سرانجام اینکه توسعه اقتصادی به گسترش طبقه متوسط (که شامل بازرگانان، صاحبان حرفه‌های آزاد، کارمندان عمومی و دولتی، مدیران، فن‌سالاران و جز آن می‌شود) می‌انجامد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۸۲). این طبقه در مدل توسعه دیالکتیکی هانتینگتون، منجر به فشار روزافزون بر رژیم حاکم برای مشارکت سیاسی می‌شود (شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۹۹).

در حالی که در یک ساختار اقتصاد دولتی-رانتی رایج در بسیاری از کشورهای نفت‌خیز، به واسطه تمرکز درآمدهای نفت در دست دولت و اختیار بالای زمامداران در چگونگی هزینه کردن درآمدهای نفت، به سادگی بخش مهمی از منابع قدرت اقتصادی از کنترل دولت خارج نمی‌شود. گرایش غالب در کشورهای نفت‌خیز، استمرار کنترل بیشترین منابع اقتصادی کشور در دست دولت است. در ارتباط با گسترش سطح سواد و

۱۸۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳

آموزش نیز بر پایه دیدگاه اینگلهارت، می‌توان از عدم توسعه توانایی سازمان‌دهی و چانه‌زنی گروه‌های طبقه متوسط، علی‌رغم رشد کمی اعضای آن سخن گفت. ساختار اقتصادی دولتی - رانتی همچنین به دلایل مختلف به توزیع نامتوازن درآمدها و منابع حاصل از افزایش سطح ثروت گرایش دارد. این وضع به تشدید و یا دست کم استمرار نابرابری‌های اجتماعی منجر می‌شود که به نوبه خود، امکان سازش منافع میان گروه‌های اجتماعی و علاقه‌مندی مستمر آنها به گرایش‌های سیاسی - اجتماعی منتسب به قشرهای میانی جامعه، همچون اعتدال و گرایش‌های دموکراتیک را کاهش می‌دهد. این وضع در عوض مسئله نابرابری‌های اجتماعی و لزوم مقابله با آن را دست کم در شرایطی خاص به خواستی جدی تبدیل می‌کند.

گرایش‌های نیرومند رانت‌جویانه در این ساختار اقتصادی - سیاسی و وجود مظاهر واقعی و برداشت‌شده فساد در سطوح مختلف نیز به شعارهایی که در زمان انتخابات در این باره ارائه شود، جذابیت ویژه‌ای می‌بخشد و در عین حال به سنت معمول گرایش به اعتدال و حرکت‌های اصلاح‌طلبانه در میان قشرهای میانی جامعه آسیب می‌زند. برآیند مجموعه این شرایط را می‌توان در عدم استمرار علایق و گرایش‌های انتخاباتی بخش بزرگی از قشرهای میانی جامعه مشاهده کرد. دو الگوی ارائه شده در بالا را چکیده‌وار می‌توان اینگونه به تصویر کشید:

جدول ۵- پیوند میان افزایش سطح ثروت، گسترش طبقه متوسط و توسعه سیاسی در اقتصاد مولد

متغیر وابسته	متغیر وابسته (میانی)	متغیر مستقل
تقویت بخش خصوصی مستقل از دولت	خارج کردن بخشی از منابع از دست دولت	
تقویت توانایی سازمان یافتن و چانه‌زنی طبقه متوسط (تقویت سازوکارهای حزبی در روند انتخابات)	افزایش سطح آموزش و فرهنگ جامعه	افزایش سطح ثروت و رفاه
تقویت گرایش به میانه‌روی و آرمان‌های دموکراتیک	توزیع گسترده‌تر منابع و تسهیل سازش‌های طبقاتی	ناشی از ساختار اقتصاد مولد
تقویت چرخه پیوند میان افزایش سطح ثروت، گسترش طبقه متوسط و توسعه سیاسی	گسترش شهرنشینی و تقویت بیشتر طبقه متوسط	

جدول ۶- پیوند میان افزایش سطح ثروت، گسترش طبقه متوسط و توسعه سیاسی در اقتصاد دولتی - رانتی

متغیر وابسته	متغیر وابسته (میانی) ←	متغیر مستقل ←
تضعیف بخش خصوصی مستقل از دولت	استمرار کنترل بخش مهمی از منابع اقتصادی کشور در دست دولت	افزایش سطح ثروت و رفاه ناشی از درآمدهای نفت
ضعف توانایی سازمان یافتن و چانه‌زنی طبقه متوسط (اختلال در سازوکارهای حزبی در روند انتخابات)	افزایش سطح آموزش در جامعه به طور عمده به واسطه سرمایه‌گذاری‌های دولت	
تضعیف گرایش به میانه‌روی و آرمان‌های دموکراتیک	تشدید یا استمرار نابرابری‌ها در توزیع منابع و امکانات	
اختلال در چرخه موجود، گسترش کمی طبقه متوسط و اختلال در کارکرد کیفی و انتخاباتی این طبقه	گسترش شهرنشینی و افزایش کمیت طبقه متوسط تحت تأثیر الگوی نابرابر توزیع منابع	

گرایش‌های متفاوت نامزدهای پیروز

در انتخابات ۱۳۷۶ و ۱۳۸۴ و علایق طبقه متوسط

در انتخابات خرداد ۱۳۷۶، نامزد منتخب مردم با اولویت قرار دادن شعار توسعه سیاسی و گسترش آزادی‌های اجتماعی در کنار شعار حاکمیت قانون، عدالت اجتماعی، جامعه مدنی و حفظ حقوق، و باز شدن فضای سیاسی-اجتماعی و به عنوان کسی که معتقد به اصول دموکراسی اسلامی است، بر کرسی ریاست جمهوری تکیه زد (شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۹۸؛ زیباکلام و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۸ و سیف‌زاده و گلپایگانی، ۱۳۸۸: ۲۴۸).

در حالی که قشرهای طبقه متوسط جدیدی که این شعارها هم‌مسیر با منافعشان بود، بر عکس قشر متوسط سنتی در سال ۱۳۷۵، سهمی رو به تصاعد در کل شاغلان کشور داشت و نسبت آن از ۶/۹ درصد در سال ۱۳۳۵، به ۲۶/۴ درصد رسیده و بیش از سه و نیم برابر شده بود (بحرانی، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۵).

۱۸۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳

در مقابل در انتخابات تیرماه ۱۳۸۴، نامزدی منتخب مردم شد که شعار متفاوتی را سر داده بود؛ اولویت اول شعار وی، عدالت‌محوری و عدالت‌گستری، در کنار دولت کارآمد و عدالت‌گستر، دیده شدن پول نفت بر سر سفره‌های مردم و مبارزه با فساد و نابرابری، تشکیل دولت اسلامی، خدمت‌گذاری، مهرورزی و توجه به مردم و... بود (خاندوزی، ۱۳۹۰: ۲۴ و www.khedmat.ir).

چنان‌که توضیح داده شد، در فاصله سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، عوامل مختلفی به گسترش قشر میانی جامعه به‌ویژه طبقه متوسط جدید یاری رساندند. افزایش رشد شهرنشینی و کاهش روستائینی به میزان ۷/۵ درصد، افزایش سی درصدی (۶ میلیون نفری) نیروهای شاغل در بخش‌های خصوصی و عمومی که بیش از یک میلیون نفر از آنها مستقیماً به طبقه متوسط جدید تعلق داشته‌اند و دو برابر شدن تعداد دانشجویان و اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها و... از آن جمله است. طبق معیارهای یادشده، به نظر می‌رسد اگر بیش از یک چهارم کل جمعیت در سال ۱۳۷۶ را قشر میانی جامعه تشکیل می‌دهد، در سال ۱۳۸۴ این میزان باید به بیش از یک سوم رسیده باشد.

جدول ۷- شعار و گرایش نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ و ۱۳۸۴

انتخابات ریاست جمهوری	نامزدهای انتخاباتی ^(۱)	گرایش	شعار انتخاباتی	میزان آرا
دوره هفتم (۱۳۷۶)	سید محمد خاتمی	اصلاح‌طلبی	توسعه سیاسی، گسترش آزادی‌های اجتماعی، حاکمیت قانون، عدالت اجتماعی، جامعه مدنی، حفظ حقوق و باز شدن فضای سیاسی-اجتماعی	نفر اول (۶۹٪ آرا)
	علی اکبر ناطق نوری	راست‌اندیشی (محافظه‌کار)	امنیت، عدالت و رونق اقتصادی	نفر دوم (۲۵/۱۱٪ آرا)
دوره نهم (۱۳۸۴)	محمود احمدی‌نژاد	بدون وابستگی به حزب یا جناح در قبل از انتخابات	عدالت‌محوری و عدالت‌گستری، دیده شدن پول نفت بر سر سفره‌های مردم، مبارزه با فساد و نابرابری، تشکیل دولت اسلامی،	نفر دوم دور اول (۱۹/۵٪ آراء) نفر اول دور دوم (۶۱/۶۹٪ آرا)

همان گونه که از داده‌های جدول (۷) پیداست، نامزدی که شعارهای وی همسوتر با منافع قشرهای طبقه متوسط جدید بود، یعنی آقای معین، در دور اول در مکان پنجم جای گرفت و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نیز به عنوان نامزد دارای گرایش و شعارهای متمایل به منافع طبقه متوسط نیز با اینکه در دور اول توانست اکثریت نسبی آرا را از آن خود کند، در دور دوم با اختلاف نسبتاً بالایی مغلوب رقیبی شد که اثری از منافع و تمایلات معنادار طبقه متوسط جدید همچون احترام به جامعه مدنی و آزادی‌های سیاسی، تحزب، نوگرایی و... در شعارهای وی وجود نداشت و در عین حال تأکید داشت که به هیچ حزب و گروهی وام‌دار (وابسته) نیست.

نتیجه‌گیری

طبقه متوسط جدید در ایران در سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۸۴، با توجه به استمرار نسبی رشد اقتصادی، افزایش درآمد و اشتغال در شهرها، رشد جمعیت، گسترش شهرنشینی و ارتباطات، توسعه نهادهای آموزشی و افزایش شمار دانشجویان و اعضای هیئت علمی و دیگر عوامل مرتبط با رشد این قشر جامعه، رو به گسترش نهاد و دست کم از نظر کمی، به وزنه اجتماعی بزرگ‌تری در مقایسه با دیگر طبقات و اقشار اجتماعی تبدیل شد. با این همه، در انتخابات سال ۱۳۸۴، نامزدی که شعارها و علایق نسبت داده شده به این طبقه را نمایندگی می‌کرد، حتی از راه‌یابی به دور دوم انتخابات بازماند. در حالی که هشت سال قبل، در شرایطی که طبقه متوسط جدید، وزنه اجتماعی کمتری داشت، نامزدی در میان شگفتی همگان به پیروزی گسترده رسید که نماینده آمل و آرزوهای طبقه متوسط جدید خوانده شد و اتفاقاً شعارهای انتخاباتی‌اش نیز در همین راستا قرار داشت.

در توضیح این تحول معماگونه، احتمالاً دلایل فراوانی را می‌توان ذکر کرد و طبیعی است که بر روند گسترده و پیچیده‌ای همچون انتخابات ریاست جمهوری در ایران، عوامل فراوانی تأثیر بگذارند. موانع ایجاد شده در برابر اقدامات نیروها و جناح‌های اصلاح‌طلب در سال‌های پیش از انتخابات سال ۱۳۸۴، تحقق نیافتن شماری از شعارهای وعده داده شده توسط اصلاح‌طلبان، بروز چند دستگی میان گروه‌ها و جناح‌های اصلاح‌طلب که در حضور چند نامزد وابسته به این طیف در انتخابات سال ۱۳۸۴ جلوه‌گر

شده و عوامل دیگری از این دست، در رقم زدن نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ نقش داشتند. با این همه، فراتر از این عوامل نزدیک که اتفاقاً تأثیرگذاری فوری و آنی‌تری بر نتایج انتخابات دارند، می‌توان به عوامل زیربنایی و ساختاری‌تری توجه کرد که بستر و زمینه پیدایش طبقه متوسط جدید در کشورهای نفت‌خیز متکی به درآمد‌های نفت را شکل می‌دهند.

مقاله حاضر نشان داد که ساختار اقتصاد دولتی - رانتی، چگونه بر این بستر اجتماعی اثر می‌گذارد و به شکل‌گیری طبقه متوسطی کمک می‌کند که لزوماً ویژگی‌ها و علایق نسبت داده شده به این طبقه را مطابق با نظریه‌های رایج در بحث توسعه سیاسی ندارد. ساختار اقتصاد دولتی - رانتی، قادر است به گسترش کمی طبقه متوسط جدید یاری رساند، اما این ساختار، همزمان می‌تواند پیامدهایی همچون تضعیف بخش خصوصی مستقل و استمرار یا تشدید نابرابری‌های اجتماعی را نیز به همراه داشته باشد. به نظر می‌رسد این پیامدها، بر عملکرد کیفی طبقه متوسط جدید اثری منفی در بردارند و احتمالاً در استمرار انگیزه‌ها و علایق سیاسی منتسب به این گروه و نقش پیشتازی آن در تنظیم علایق دیگر گروه‌های اجتماعی اختلال ایجاد می‌کنند.

توضیح احتمالی دیگری که در ارتباط با آثار ساخت دولتی - رانتی بر عملکرد طبقه متوسط جدید می‌توان مطرح کرد، این است که به واسطه این ساختار، طبقه متوسط جدید را باید عملاً به دو بخش تقسیم کرد؛ یعنی یک هسته مرکزی کوچک و یک دایره بزرگ‌تر که گرداگرد این هسته مرکزی قرار دارد. علایق سیاسی و انتخاباتی هسته مرکزی، همواره مطابق با الگوهای نظری رایج بروز پیدا می‌کند و اعضای آن در انتخابات به شعارهای توسعه سیاسی رأی می‌دهند و نقش هدایت‌گری دیگر گروه‌ها را برای جذب به این شعارها به انجام می‌رسانند. شاید بتوان رأی داده شده به آقای معین در مرحله اول انتخابات را نشانه‌ای برای حجم کمی این هسته در نظر گرفت. اما دایره بزرگ‌تر به دلایل مختلفی همچون وابستگی شغلی و معیشتی به دولت، آسیب‌پذیری از تورم و توزیع نابرابر منابع و امکانات جامعه و مسائل دیگری از این دست، همراهی پایداری با شعارهای مبتنی بر توسعه سیاسی ندارد و نقش هدایت‌گری دیگر گروه‌های اجتماعی را نیز به همین نسبت همواره به انجام نمی‌رساند.

۱۸۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳

در نهایت باید خاطر نشان کرد که بهره‌گیری از تعبیر «ساختار» اقتصادی و سیاسی دولتی - رانتی به معنای اتخاذ رویکردی جبرگرایانه در نگرش به قشربندی اجتماعی و سیاسی در جوامع نفت‌خیز و آثار و عملکرد آن نیست. به طور کلی اقتصادها و دولت‌های رانتیر یا نفتی، «گرایش‌های» نیرومندی در مسیرهایی که توضیح داده شد از خود بروز داده‌اند؛ اما این امکان نیز قابل طرح است که در مقاطع زمانی مشخص، نخبگان سیاسی در کشورهای نفت‌خیز، در مسیر تغییر جدی این گرایش‌های نیرومند تلاش کنند (ر.ک: میرترابی، ۱۳۸۸ و اسمیت، ۱۳۸۹). اجرای سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی و طرح تحول اقتصادی کشور می‌تواند طلعه‌ای برای این تحول به حساب آید.

پی‌نوشت

- ۱- گزینش آقایان ناطق نوری به دلیل دوری، و معین و هاشمی رفسنجانی به دلیل نزدیکی گرایش و شعارهایشان نسبت به منافع طبقه متوسط جدید است.
- ۲- در دور اول انتخابات، ۲۲ حزب و تشکل سیاسی از این کاندیدا حمایت کردند؛ اما در دور دوم، تمامی احزاب، گروه‌ها و تشکل‌های دوم‌خردادی، من‌جمله احزابی که دور اول انتخابات را تحریم کرده بودند (مانند حزب تحکیم وحدت)، از وی پشتیبانی کردند (ر.ک: سلیمی، ۱۳۸۹).

منابع

- ابراهیم بای سلامی، غلامحسین (۱۳۸۸) «بررسی الگوهای نظری، سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه ایران»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۶۱-۲۶۲، خرداد و تیر.
- ادیبی، حسین (۱۳۵۶) جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی، تهران، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران.
- ادیسون، تونی (۱۳۸۷) «توسعه» در مسائل جهان سوم، ویراسته پیتیر برنل و ویکی رندال، ترجمه احمد ساعی و سعید میرترابی، تهران، قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۸) نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران، قومس.
- اسمیت، بنیامین (۱۳۸۹) نفت، توسعه دیر هنگام و انقلاب، ترجمه سعید میرترابی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- اشرف، احمد و علی بنو عزیزی (۱۳۸۸) طبقات اجتماعی دولت و انقلاب در ایران، ترجمه سهیلا فارسانی، تهران نیلوفر.
- امینی، علی اکبر و حسین ستوده (۱۳۹۰) " پایگاه طبقاتی برخی از روشنفکران در دوران پهلوی و برخورد آنان با اندیشه‌های مردم سالارانه " اطلاعات سیاسی - اقتصادی، فصل پاییز، شماره ۲۸۵.
- اوتاوی، مارینا (۱۳۸۶) گذار به دموکراسی یا شبه اقتدارگرایی، ترجمه سعید میرترابی، تهران، قومس.
- بحرانی، محمدحسین (۱۳۸۹) طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر، تهران، آگاه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶) موانع گذار به مردم‌سالاری، تهران، نگاه معاصر.
- (۱۳۸۷) دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران، نگاه معاصر.
- بهشتی، محمدباقر (۱۳۸۹) «توسعه اقتصادی و دموکراسی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۷۹-۲۸۰.
- پرچمی، داوود (۱۳۸۶) «بررسی مشارکت مردم در نهمین انتخابات ریاست جمهوری»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، شماره ۵۳.
- پورپاشاکاسین، علی (۱۳۸۶) «ایران در راه جهانی شدن: سودها و زیان‌ها»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۴۱-۲۴۲.
- پیرس، جنی (۱۳۸۷) «نابرابری» در مسائل جهان سوم، ویراسته پیتیر برنل و ویکی رندال، ترجمه احمد ساعی و سعید میرترابی، تهران، قومس.
- جنکس، کریس (۱۳۹۰) «فرهنگ شهری»، ترجمه ندا میلانی، فصل‌نامه پل فیروزه، سال هفتم، شماره نوزدهم.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۸) دولت نفت و توسعه اقتصادی در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- ۱۹۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳
- خاندوزی، احسان (۱۳۹۰) «فاصله بین شعار و عمل در دولت احمدی‌نژاد»، هفته‌نامه پنجره، شماره ۹۳.
- خورسندی، علی، (۱۳۸۵) نظام ارتباطی آموزش در ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- رزاقی، سهراب (۱۳۷۸) چشم‌انداز حزب و توسعه سیاسی در ایران، مجموعه مقالات حزب و توسعه سیاسی در ایران، جلد دوم، تهران، همشهری.
- رستگاری، ثمینا (۱۳۸۷) «طبقه متوسط ما، طبقه متوسط آنها»، نشریه صنعت و توسعه، سال دوم، شماره بیستم.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۷) توسعه و تضاد، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- زیباکلام، صادق؛ داوود افشاری و عبدالله اصلان‌زاده (۱۳۸۹) «علل روی کار آمدن خاتمی (دولت اصلاحات ۱۳۷۶) بر اساس نظریه توسعه نامتوازن ساموئل هانتینگتون»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دانشگاه آزاد واحد شهرضا، شماره سوم.
- زیدآبادی‌نژاد، احمد (۱۳۷۹) جنبش دانشجویی و بارگران مبارزه سیاسی دیروز، امروز و فردای جنبش دانشجویی ایران، به اهتمام مسعود سفیری، تهران، نی.
- زکریا، فرید (۱۳۸۵) آینده آزادی، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران، طرح نو.
- ساعی، علی (۱۳۸۶) دموکراتیزاسیون در ایران، تهران، آگاه.
- (۱۳۸۸) «توسعه آموزشی و مشارکت انتخاباتی»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۴۵، تابستان.
- سلیمی، مهدی (۱۳۸۹) «کارنامه سیاسی اکبر هاشمی رفسنجانی»
www.bultantnews.com/fa/news40845. ۱۳۸۹/۱۲/۰۴.
- سو، آلوین (۱۳۸۷) تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود مظاهری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
- سیف‌زاده، حسن و حسن گلپایگانی (۱۳۸۸) «محرومیت نسبی و چرخش رأی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۳.
- شهبازی، محبوب (۱۳۸۹) تقدیر مردم‌سالاری ایرانی، تهران، روزنه.
- شهریار، بهنام و علی صیادزاده (۱۳۸۷) «عوامل رشد و توسعه اقتصادی مطلوب برآمده از درآمدهای نفتی»، دو ماه‌نامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۵۱-۲۵۲.
- طهرانچیان، امیرمنصور (۱۳۸۰) «تأثیر صادرات بر رشد اقتصادی ایران» دو ماه‌نامه سیاسی اقتصادی، شماره ۱۶۴-۱۶۳.
- (۱۳۸۷) «اثر واردات بر رشد اقتصادی ایران ۱۳۲۵-۱۳۸۵»، دو ماه‌نامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۵۷-۲۵۸.

عبادی، مهدی (۱۳۹۰) "شیوع مصرف دخانیات: مطالعه سلامت از دیدگاه مردم ایران"، نشریه پایش، دوره ۱۰، شماره ۳.

عظیمی، حسین (۱۳۸۸) مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، تهران، نی.
عظیمی دولت‌آبادی، امیر (۱۳۸۷) منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰) طبقات اجتماعی و رژیم شاه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
کارشناس، مسعود (۱۳۸۲) نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران، ترجمه علی اصغر سیدی، تهران، گام نو.
کارل، تری لین (۱۳۸۸) معمای فراوانی، ترجمه جعفر خیرخواهان، تهران، نی.
کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۷) «فره ایزدی و حق الهی پادشاهان»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۲۹-۱۳۰.

----- (۱۳۸۴) اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، مرکز.
کاوپانی راد، مراد و هادی ویسی (۱۳۸۷) بررسی تأثیر همسایگی بر انتخابات ایران (مطالعه موردی: دور نخست نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران)، فصلنامه ژئوپولیتیک، سال چهارم، شماره سوم.

کدی، نیکی آر (۱۳۸۳) نتایج انقلاب ایران، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.
کوئن، بروس (۱۳۸۶) درآمدی در جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، توتیا.
فوزی، یحیی و ملیحه رضانی (۱۳۸۸) «طبقه متوسط جدید و تأثیرات آن در تحولات سیاسی بعد از انقلاب اسلامی در ایران»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۷، تابستان.
قریب، حسین (۱۳۷۸) «تحولات طبقات اجتماعی در ایران و تهدیدات بالقوه آن»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۴۳-۱۴۴.

قوچانی، محمد (۱۳۷۹) یقه‌سفیدها، جامعه‌شناسی نهادهای مدنی در ایران امروز، تهران، نقش و نگار.
مرکز آمار ایران (۱۳۸۵ و ۱۳۷۵) نتایج کلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن.
----- (۱۳۸۶-۱۳۷۶) توزیع درآمد در خانوارهای شهری و روستایی کشور.
مسعودنیا، حسین و نجات محمدی‌فر (۱۳۹۰) «طبقه متوسط جدید در ایران، تهدید یا فرصت»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال ۲۵، شماره ۲۸۳.
مور، برینگتن (۱۳۶۹) ریشه‌های دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، دانشگاه تهران.

میرترابی، سعید (۱۳۸۴) مسائل نفت ایران، تهران، قومس.
----- (۱۳۸۷) نفت، سیاست و دموکراسی، تهران، قومس.
----- (۱۳۸۸) «دسته‌بندی نظری و متودولوژیکی مطالعات نفت و سیاست»، پژوهش سیاست نظری، شماره تابستان و پاییز.

- ۱۹۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۳
- نظری، روح‌الله و لیلا مظاهری (۱۳۹۰) «ارتباط تورم و توزیع درآمد در ایران»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۴۸.
- نصری مشکینی، قدیر (۱۳۸۱) نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸) موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهسا، تهران، روزنه.
- روزنامه همشهری ۱۴ آبان ۱۳۷۵.
- روزنامه رسالت ۱۶ آبان ۱۳۷۵.
- روزنامه آفتاب ۱۱ خرداد ۱۳۸۴.
- روزنامه کیهان ۲ تیر ۱۳۸۴.

Herb, Michael (2005) «No Representation Without Taxation? Rents, Development and Democracy» (Manuscript, Georgia State University, 2004) , Printed at Comparative Politics, April.

Inglehart, Ronald (1996) Modernization and Postmodernization (Princeton: Princeton University Press.

Karl, Terry Lynn (2005) «Understanding the Resource Curse», in Governing Oil, A Reporter's Guide to Energy and Development, Revenue Watch Open Society Institute, New York.

Myerson, Roger, (1993) «Incentives to Cultivate Favored Minorities Under Alternative Electoral Systems», American Political Review, No. 87.

Waterbury, John, (1994) «Democracy Without Democrats? The Renewal of Politics in the Middle East», ed. , Ghassan Salame, Democracy Without Democrats? London: I. B. Tauris.

Wantchekan, Leonard and Ricky Lam, (2002) «Political Dutch Disease», (Manuscript: Department of Politics and Economics), New York University, November.

www.fardanews.com/fa/news/83120

www.Fa.wikipedia.org

www.khamenei.ir

www.hamshahrionline.ir

سایت روزنامه قدس، ۱۳۸۴/۰۳/۱۱ www.qudsdaily.com